هو العلیم

جایگاه امام زنده در فرهنگ شیعه

و توصیه‌هایی به طلّاب

نیمه شعبان ـ سال 1428 هجری قمری

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

و صلّی الله عَلَی سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمدٍ و علی آله الطّیبین الطّاهرین

و اللّعنة عَلَی أعدائِهِم أجمَعینَ

بحمد الله رفقا همه اهل فهم و درایت و بصیرت نسبت به این مکتب هستند و سالیان سال را در خدمت اولیای الهی و آثار آنها سپری کرده‌اند و از فرق و تمایز بین این مکتب و تعالیم این مکتب با سایر مطالب که در مَرأی و مَنظر ما هست به خوبی اطلاع دارند و همین نکته، نکته میز و فرق بین راه و روش و منهج در میان افراد است. و امیدواریم که خداوند هر روز بیش‌ازپیش بر این فهم و درایت ما بیفزاید و ما را از ماء معین این مکتب بیشتر سیراب کند و بصیرت ما را نسبت به امور خودمان بیشتر کند، و البَصیرَةَ فی دینی.[[1]](#footnote-1)

# تفاوت میان ولادت امام زمان با سایر اهل‌بیت

امروز روز ولادت امام زمان علیه السّلام حضرت حجة ابن الحسن المهدی اروحنا لتراب مقدمه الفداء، سنه هزار و چهارصد و بیست و هشت هجری قمری است. ما هر سال در ‌چنین روزی برای تولد این مولود مبارک مجلس تشکیل می‌دهیم و دور هم می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم، و اظهار شادمانی و سرور و اظهار فرح و انبساط می‌کنیم؛ این برای چیست؟ مگر بین این مولود و سایر ائمه چه فرقی است، که آن حالتی که در مجلس این مولود برای ما حاصل می‌شود با آن حال که در سایر مجالس معصومین علیهم السّلام برای ما پیدا می‌شود تفاوت دارد؟ تا به حال به این مسئله فکر کردیم که چه فرقی بین این مجلس، بین این روز و بین این میلاد با میلاد ـ فرض کنید که ـ رسول اکرم و امیرالمؤمنین است؟! با آنکه [آنها] بالاتر بودند؛ پیغمبر صاحب مقام ولایت کبری و پدر همه ائمه است، امیرالمؤمنین پدر همه ائمه است و همین‌طور امام حسن، امام حسین و امام سجاد. ولی چرا آن حال و هوایی که امروز و در ‌هم‌چنین روزی برای شیعیان اهل‌بیت پیدا می‌شود با سایر روزها و موالید تفاوت دارد؟ این چه احساس درونی است که بین این مجلس و بین سایر مجالس فرق گذاشته است، با اینکه در همه آن مجالس احیاء ذکر است! ذکر و یاد ولایت و به پا داشتن موازین ولایت و مبانی ولایت در همه این مجالس باید باشد، اگر نباشد فقط یک صورت ظاهری‌ای دارد، خیلی اثری ندارد.

ما بیاییم مجلسی برای ولادت امام حسین تشکیل بدهیم، چند تا شعر و یک ارجوزه‌ای بخوانیم و افراد هم [جواب ‌بدهند] و بعد هم بگوییم که «بله سیّدالشّهداء این‌طور بود و چه برکاتی داشت.» خب داشت که داشت! [درباره سیدالشهداء] شعر هم خوانده شود که این‌طور بود و این خصوصیّات را داشت. فلان مَلَک مورد غضب واقع شده بود، آمد و به‌واسطه ولادت سیّدالشّهداء خداوند او را به همان موقعیت و منزلت اول بازگرداند.[[2]](#footnote-2) آن ملک [بخشیده] شد، به ما چه مربوط است؟!

یا اینکه امیرالمؤمنین این‌طور بود که در خیبر را کند، در اسلام این‌طور کرد و چه کرد، ترقی و تکامل اسلام به‌واسطه امیرالمؤمنین بود! امیرالمؤمنین [اینطور] بود. هزار و چهارصد سال پیش انجام داد و رفت، چه ارتباطی به ما و وضعیت ما دارد؟

# معنی زنده نگهداشتن امر اهل‌بیت علیهم السّلام

این مجالسی را که ائمه این همه راجع به آن تأکید می‌کنند که رَحِمَ اللهُ مَن أحیا ذِکرَنا[[3]](#footnote-3) خدا پدر و مادر آن کسی را که این مجالس ما را به پا بدارد، بیامرزد. همین‌طور ننشیند، همین‌طور نگاه نکند، همین‌طور میلاد ما نیاید برود و همین‌طور بیر بیر نگاه کند یا اینکه شهادت ما بیاید برود و او در خانه‌اش بنشیند و به همین مقدار اکتفا کند و بگوید: «حالا ما که در مصیبت اهل‌بیت محزون هستیم دیگر، همین کفایت می‌کند، إن‌شاءالله برای‌مان ثواب می‌نویسند.» نه! امام می‌فرماید: «نشستن در خانه و به در و دیوار نگاه کردن کافی نیست، باید مجالسی تشکیل بدهید و ذکر ما را زنده نگهدارید.»[[4]](#footnote-4) این زنده نگهداشتن یعنی چه؟ این چه معنایی دارد؟

زنده نگه داشتن همان‌طوری‌که سابق کراراً و مراراً خدمت رفقا عرض شد، فقط بیان مصیبت یا شرح حال ولادت نیست. قضیّه‌ ولادت امام زمان این‌طور بود و ولادت حضرت یک وضعیت خاصی داشت، [ولادت] هر کدام از ائمه صورت خاصی داشت. در این دنیا آمدند و برحسب تقدیر الهی کم یا زیاد عمر کردند و وظیفه‌شان را انجام دادند و به تکلیف خودشان عمل کردند و رفتند. این چه اثری برای ما دارد؟! با همین صحبت‌ها سرگرم بودن، همان‌طوری‌که در مَرأی و مَنظر ما هست و در تکایا و مجالس می‌بینیم، چه اثر و فایده‌ای دارد؟ این مجالسی که تشکیل می‌شود و هر مجلس منتسب به یک نفر و به یک عنوانی است و هر کسی برای خودش یک مجلسی دارد، و در آن مجلس همه چیز هست غیر از ذکر امام، از اعتبارات و از تعیّنات و توهمات و لقب‌ها و عناوین و تعریف‌ها و تمجیدها و ... این چه فایده‌ و نتیجه‌ای دارد؟ آیا این معنای احیای ذکر است؟ آیا این معنای به‌پا‌داشتن یاد و خاطره است؟ آیا معنای آن، این است یا اینکه مقصود امام علیه السّلام از احیای ذکر معنای دیگری است؟

احیای ذکر ائمه علیهم السّلام و مبانی به معنای احضار نفس و روح و مکتب امام علیه السّلام در مجلس و به دنبال این مطلب پایبندی و تطبیق و انقیاد در برابر حضور امام است. این معنا معنای احیای ذکر است.[[5]](#footnote-5)

ما در مجلسی که برای امام باقر علیه السّلام تشکیل می‌دهیم، بدن امام را که نمی‌توانیم منتقل کنیم، آن بدن در قبرستان بقیع است و قابل انتقال نیست، چه کنیم؟ می‌آییم روح امام علیه السّلام را [احضار می‌کنیم.] نه‌اینکه ما بخواهیم احضار کنیم! همین خواستِ ما [باعث می‌شود] آن روح خودش احضار می‌شود، خودش می‌آید. ما از باب مجاز و ضیق در تعبیر، این [طور] تعبیر می‌کنیم. ما می‌آییم و روح امام علیه السّلام را، نفس امام علیه السّلام را، آن جنبه جبروتی و ملکوتی و لاهوتی امام علیه السّلام را که همان ولایت امام است،‌ در مجلسمان در کنار خودمان می‌آوریم. این معنا معنای احیای ذکر است. حالاکه امام در اینجا آمد، خطاب به امام باقر علیه السّلام می‌گوییم: «ما در خدمت شما آمدیم. شما در این مجلس تشریف آوردید. شما در این مجلس حضور دارید و این مجلس متعلق به شماست، نه متعلق به من طهرانی و نه متعلق به کسانی که در اینجا کار می‌کنند و زحمت می‌کشند. این مجلس متعلق به امام باقر علیه السّلام است و بس، تمام شد!»

## چگونگی سوء استفاده از نام اهل بیت در مجالس ذکر

در این مجلس تعریف از چه کسی باید بشود؟ تمجید از چه کسی باید بشود؟ آیا دیگر معنا دارد «برای سلامتی فلان آقا دعا بفرما!» اگر امام باقر علیه السّلام در این مجلس حضور داشتند ما جرئت یک‌هم‌چنین غلط‌هایی می‌کردیم؟!

اگر سیّدالشّهدا در این مجلس حضور داشت ما جرئت می‌کردیم از این تعریف‌ها و تمجیدهای متداول بکنیم؟! پس دروغ می‌گوییم! دروغ می‌گوییم که مجلس مجلس سیّدالشّهداست. دروغ می‌گوییم که مجلس مجلس امام سجاد است. دروغ می‌گوییم که مجلس مجلس امام صادق است. مجلس خود ماست. منتهی ما خودمان عرضه نداریم که مردم را به‌سوی خود دعوت کنیم، ائمه را وسط می‌کشیم و آنها را به عنوان کمک و مددکارِ امیال و تخیلاتمان به کار می‌گیریم؛ از امام باقر، از سیّدالشّهدا، از پیغمبر استفاده ابزاری می‌کنیم.

من از یک‌جا می‌گذشتم ـ در ایران نبود ـ یک جایی بودیم. دیدم مجلسی است، خیلی مجلس مُعظَم و بزرگ، افراد زیاد می‌آیند و می‌روند. از کنار خیابان می‌گذشتم، نشستم، گفتم که نگاه کنم ببینم این خطیب در این مجلس چه می‌گوید. ظاهراً آخرهای مجلسش بود. یک ربع تمام از صحبت این مجلس مربوط می‌شد به آن کسی که بانی این مجلس بود. مجلس برای چه کسی بود؟ برای موسی بن جعفر! این مجلس موسی بن جعفر نیست، این مجلس بنده است. خودم نمی‌توانم ‌بگویم که «آی ایها الناس بیایید اینجا بنشیند و از من تعریف و تمجید کنید و من را بالا ببرید، به من مقام و مرتبه بدهید.» کسی به حرف من گوش نمی‌دهد. می‌گویند: «تو چه کسی هستی؟! تو که دو زار هم قیمت نداری!» می‌آیم چه‌کار می‌کنم؟ می‌آیم از شئون یک شخص بالاتر استفاده می‌کنم. اینها مطالب دقیقی است که خدمتتان عرض می‌کنم! می‌آیم از شئون یک فرد بالاتر استفاده می‌کنم. نمی‌توانم خودم را به مردم ارائه بدهم، نگاه می‌کنم می‌بینم پدرم علامه طهرانی مرد بزرگی بوده صاحب تألیفات بوده، صاحب صیت و شهرت بوده، صاحب این مسائل بوده است؛ می‌گویم: «بیایید اینجا من فرزند علامه هستم. مطالب پیش من است. بیایید آن مطالبی که می‌خواهید من برایتان بگویم.» شما هم به امید رسیدن به مطالب آن بزرگ می‌آیید، می‌گویید «حالاکه این فرزندش هست ببینیم چه می‌گوید.» من خودم که عرضه ندارم، خودم که نمی‌توانم افراد را جلب و جذب کنم. این قضیّه، قضیّه واقعی است که ما باید خودمان را با این مسئله منطبق کنیم. بین من و شما هم فرقی نیست باید به درد برسیم که درد کجاست؟

اگر قرار بر این باشد که انسان به دنبال امیال و تخیلات باشد، بین این و بین سایر مجالس هم فرقی نمی‌کند، هر دو یکی است. یک ربع تمام از خدمات و زحمات و اینکه «این آقا در فلان‌جا مسجد ساخته در فلان‌جا حسینیه ساخته، آثار ایشان [اینطور بوده] ـ حالا مجلس مربوط به شهادت موسی بن جعفر است! ـ ایشان چه کرده و چه کرده است؟! خداوند سایه ایشان را مستدام بدارد تا بعد از ظهور حضرت ایشان را پایدار بدارد تا قیامت هم بدارد و ... [صحبت کرده است].»

همان‌جا نشستم مقداری با خودم فکر کردم. نیم ساعتی کنار خیابان نشسته بودم. گفتم: «حقیقتاً آیا ما هم، این‌طور نیستیم که به خودمان فکر کنیم و به خودمان برسیم؟ ما هم این‌طور نیستیم؟ ما هم مثل همین‌ها نیستیم، منتهی به یک صورت دیگر و به یک چهره دیگر؟» آیا ما واقعاً در ارتباطمان آن خلوص نیت را داریم؟ یا اینکه نه، ما هم به یک نحوی ـ حالا نه به این شکل ولی به شکل دیگر. اشکال فرق می‌کند ـ که آن هدف، آن مسیر، آن غایت و آن مقصد ـ خدا نکند که ـ با این مقاصد مشترک درآید و هر دو به یک نقطه برسد؛ که آن نقطه تثبیت انانیت و ارتقاء فرعونیت و استقلال در وجود و خودیت باشد؟! یک وقت نکند همه به یک نقطه برسیم. خیلی مسئله مسئله عجیبی است!

امام علیه السّلام می‌فرماید: خدا رحمت کند، پدر و مادرش را بیامرزد، کسی که مجلس تشکیل بدهد و ما را در آن مجلس مطرح کند نه خودش را، نه اینکه خودش را مطرح کند. نه اینکه بگوید: «برای سلامتی خودش دعا کنید و صلوات بفرستید.» نه اینکه کارهایی که انجام داده دائما به رخ مردم بکشد، و کارهای دیگران را از رخ بیندازد. آیا منظور از احیای ذکر ائمه این است که بیایید بنشینید مجلس تشکیل بدهید، اعلامیه و کاغذ به در و دیوار شهر [بزنید که] «فلان‌جا مجلس است. مؤمنین بیایید. آقای فلان سخنرانی می‌کنند، آقای فلان هم ذاکر است»؟! یا نه، مجلسی تشکیل بدهید چهار نفر، پنج نفر نه بیشتر، بنشینید و مطالب و معتقدات امام را دقیقاً مورد بررسی قرار بدهید و خودتان را پایبند کنید؛ این مجلس، مجلس ذکر می‌شود. این مجلس، مجلس احیای ذکر و احیای ولادت امام می‌شود.

# توجه به امام حیّ، هدف از برگزاری جشن‌های نیمه شعبان

امروز روز میلاد امام زمان علیه السّلام است. چرا ما امروز را جشن می‌گیریم؟ برای ‌اینکه این مسئله را در وجود خود زنده کنیم که ما امام زنده داریم، ما صاحب اختیار زنده داریم. رسول خدا صاحب اختیار ما بود ولی از دنیا رفت. امیرالمؤمنین امام ما بود ولی از دنیا رفت. ولایت او گرچه موت و حیات ندارد ولی از دیدگاه ناقص و غیر متکامل و خام ما، بین ما و بین امیرالمؤمنین پرده‌ای افتاده است، وإلاّ ولایت علی و امامت امیرالمؤمنین زنده و مرده ندارد. این بدن است که می‌افتد.

## تبیین فرمایش امیرالمؤمنین: جاوَرَکُم بدَنی أیّاماً

امیرالمؤمنین علیه السّلام در ساعات آخر فرمود: کنتُ جارًا جاوَرَکُم بدَنی أیّاماً،[[6]](#footnote-6) بدنم با شما بود. بندگان خدا! بدنم با شما بود، من که با شما نبودم، بدنم با شما بود. شما به من نگاه می‌کردید ولی به بدن من نگاه می‌کردید. آنهایی که به من نگاه می‌کردند یکی میثم بود، یکی حبیب بود، یکی رُشَید بود، یکی عمّار بود، اویس بود، سلمان و اینها بودند که به من نگاه می‌کردند؛ ولی شما همه به بدن من نگاه می‌کردید و خیال می‌کردید دارید به علی نگاه می‌کنید. جاوَرَکُم بَدَنی بدنم با شما بود، من که نبودم.

آنهایی که به من نگاه می‌کردند، آنها به ولایت من نگاه می‌کردند. به نفس قدسی و ملکوتی من که زنده و مرده ندارد نگاه می‌کردند. عزرائیل هم که آمد، او را نگرفت. فقط آمد بین شما و بین بدن من فاصله انداخت، تمام شد. کارعزرائیل فقط همین بود. عزرائیل کجا می‌تواند به من دست پیدا بکند! عزرائیل کجا قدرت دارد که جان از من بگیرد! تمام عالم ملک و ملکوت به ولایت من قدرت و حیات پیدا می‌کند. عزرائیل بیاید جان من را بگیرد! این حرف‌ها چیست؟! او آمد شما را از دیدن بدن من محروم کرد، جاوَرَکُم بَدَنی.

ولی درعین‌حال این مسئله از دیدگان ما مخفی است. می‌گوییم امیرالمؤمنین هزار و چهارصد سال پیش شهید شد. امام حسین شهید شد، امام حسن را شهید کردند. ولی آنچه را که نمی‌توانیم انکار بکنیم این است که نمی‌توانیم بگوییم امام زمان وجود ندارد. امام زمان بنا بر مکتب شیعه وجود دارد و وجود زنده دارد و حی است و در میان ما است و رفت‌وآمد می‌کند؛ منتهی ما او را نمی‌بینیم،[[7]](#footnote-7) فقط همین.

## مکتب شیعه تنها مکتب زنده و پویا از نگاه هانری کربن

هانری کربن ـ آن دانشمند فرانسوی ـ یک عبارت بسیار جالبی دارد و من خیلی تعجّب کردم که چطور بعضی از افراد به این اسرار و به این نکات پی می‌برند. ایشان راجع به وجود امام زمان علیه السّلام می‌گوید که «تنها مکتبی که در دنیا مکتب زنده و با نشاط و با روح و با حقیقت و واقعیّت و پویا است، مکتب شیعه است. چرا؟ چون این مکتب قائل به وجود یک صاحب ولایت و صاحب اختیار بالای سر خودش است.»[[8]](#footnote-8)

مکاتب در اینجا زیاد هستند. صرف نظر از یهودی و نصاریٰ، اهل‌تسنّن قائل به وجود امام زمان هستند، منتهی نه در زمان فعلی. اهل‌تسنّن قائل به ظهور یک ‌هم‌چنین فردی در وقتی که اراده و مشیت خدا تعلق بگیرد هستند. روایاتی که اهل‌تسنّن در کتب خودشان راجع به امام زمان علیه السّلام آورده‌اند[[9]](#footnote-9) اگر بیش از روایاتی که ما در کتب شیعه داریم نباشد، کمتر نیست.؛ منتهی آنها می‌گویند در آن‌وقتی که اراده خدا تعلق می‌گیرد حضرت به دنیا خواهد آمد.[[10]](#footnote-10) فقط در این مسئله با ما اختلاف دارند. ولی آنها هم قائل هستند بر اینکه در زمان ظهور از نسل پیغمبر ـ در همه کتب اهل‌تسنّن اینها هست ـ فرزندی به نام مهدی ظهور خواهد کرد که دنیا را پر از عدل می‌کند و این در همه کتب آنها موجود است. منتهی متولد خواهد شد، الآن متولد نشده است.

شیعه می‌گوید: «نه! در هزار و دویست سال پیش یک ‌هم‌چنین مولودی به دنیا آمد و دارای این خصوصیّات است و الآن وجود دارد و حی است.»[[11]](#footnote-11) این معنا معنایی است که ما باید این را درک کنیم، و فرق بین این مجلس و سایر مجالس را بدانیم که در مجلسی که مربوط به امام زمان علیه السّلام است، شیعه باید صاحب اختیار خودش را در میان خود احساس کند و توجّه خودش را به یک فرد حیّ تقویت کند، که الآن این فرد حی هست و شاید الآن در میان ما باشد. [این فرد] وجود دارد و در میان ماست و با ما است و زمام کار ما را به دست دارد. نه مانند یک فردی که در میان ماست و در یک کشور دیگر زندگی می‌کند! خیلی فرق می‌کند که ما احساس کنیم یک فرد زنده است و الآن رفته ـ فرض کنید که ـ در آفریقا و آمریکا زندگی می‌کند. خب می‌دانیم هست، منتهی هیچ ارتباطی با هم نداریم، همین‌قدر احساس اینکه یک نفر زنده است، این کاری به کار ما ندارد. نه! احساسی که شیعه نسبت به امامش دارد این است که آن امام زنده است و امامت می‌کند و کار انجام می‌دهد. همان‌طوری‌که امیرالمؤمنین در زمان حیات خودش امامت کرد و ولایت کرد و تنفیذ اراده و مشیت پروردگار را کرد، إلا اینکه فرق این است امیرالمؤمنین را در کوچه و خیابان می‌دیدند ولی این امام را نمی‌بینند، فقط همین است.[[12]](#footnote-12)

## نتیجۀ توجه به امام حیّ، در زندگی فردی و اجتماعی

این احساس برای انسان این مسئله را نتیجه می‌دهد که هر کاری که بخواهیم انجام بدهیم، می‌بینیم یک ناظری نگاه می‌کند. هر حرفی را که بخواهیم بزنیم احساس می‌کنیم یک سامعی این حرف را می‌شنود. هر عملی و خطوری که از ذهن ما می‌گذرد، فوراً احساس می‌کنیم که او می‌داند. او عالِم به زوایا و به خفایا و به اسرار نفس و وجود و فعل و انفعال و کارهای روزمره ما در تمام آنات لیل و اثنای نهار است. و این معنا معنای حیات و معنای حضور امام علیه السّلام در میان شیعه است.

این معنا معنای وجود [امام] است که شیعه احساس حضور کند. الآن که من در اینجا صحبت می‌کنم مواظب باشم حرفی از دهانم درنیاید که او بشنود و ناراحت شود، چون زنده است و در اینجا در همین مجلس حضور دارد. وقتی که در خیابان می‌روم، این معنا را بدانم که با یک شخص برخوردی نکنم که اگر امام بشنود، موجب ناراحتی او بشود. چرا؟ چون در کنار من حرکت می‌کند. در خلوت خود کاری انجام ندهم که موجب سخط او فراهم بشود. چون در خلوت خود، او در کنار من نشسته و مراقب من است. این معنا معنای حضور است.

آن‌وقت [آیا] اگر یک‌هم‌چنین معنای و یک‌هم‌چنین حالی را داشته باشیم دیگر هر حرفی را می‌توانیم بزنیم؟! دیگر می‌توانیم بالای منبر از هر کسی تعریف و تمجید کنیم؟! دیگر می‌توانیم هر مجلسی تشکیل بدهیم و هر چه دلمان می‌خواهد بگوییم؟! دیگر می‌توانیم هر کتابی بنویسیم و هر چرند و پرندی را در آن کتاب درج کنیم؟! دیگر می‌توانیم هر تهمتی را به هر کسی بزنیم و انگار نه انگار که این دنیا صاحبی دارد، ناظری دارد، ولی و حسابرسی دارد؟! آیا می‌توانیم این کار را بکنیم؟ نه!

پس تمام این مطالب همه ناشی از غفلت است. همه این مسائل ناشی از جهل یا تجاهل ـ خود را به جهل زدن، خود را به غفلت زدن ـ است، که از این دوم باید به خدا پناه برد! تمام گرفتاری ما به خاطر این است که ما فقط چراغ می‌بندیم، فقط خیابان چراغانی می‌کنیم، امام زمان را در مجالس نمی‌آوریم، امام زمان را نیاورده‌ایم. معنای آوردن امام زمان و احیای ذکر این است که امام زمان می‌گوید: «آیا تو واقعاً منتظر فرج و ظهور من هستی؟ آیا تو واقعاً منتظر هستی؟ تو طلب می‌کنی؟ تو که می‌دانی من حق هستم، تو که می‌دانی روابط و این امور اعتباری و اینها در من راه ندارد، تو که می‌دانی من مجسمه عدالت و حقیقت و واقعیّت هستم؛ تو که اینها را می‌دانی پس باید بدانی که اگر بخواهی قدمی برخلاف برداری و حرکتی بکنی در مسیر من نیستی. سکوت نابجایی بکنی در مسیر من نیستی، قیام نابجایی بکنی در مسیر من نیستی، سخن خلافی بگویی در مسیر من نیستی، حرفی بزنی، کاری بکنی در مسیر من نیستی. اینها در مسیر من نیست.» این معنا معنای چیست؟ معنای حیات است.

و این مسئله در اهل‌سنّت وجود ندارد. اهل‌سنّت می‌گویند: «پیغمبری آمد و احکامی را آورد و ما به آن احکام بر طبق فتاوای چهار نفر که آنها در یک زمانی بودند و بعد مردند، عمل می‌کنیم و دیگر نیازی به امام زنده نداریم. احکام مشخص است.»

مشخص است ابوحنیفه چه گفته است. مشخص است مالک چه گفته است. حنبل و آن یکی، اینها همه مشخص هستند. ما دیگر چه احتیاجی به امام داریم؟ زندگی‌مان را که می‌کنیم و قرآنمان را هم که می‌خوانیم، به مسائل هم که توجّه می‌کنیم، طهارت و نجاسات را هم که رعایت می‌کنیم؛ پس این امام یعنی چه؟ بودن امام یعنی چه؟ این که شیعه از خودش درآورده که «انسان باید امام داشته باشد و انسان باید معتقد به یک شخص حی باشد» اینها چه معنا دارد؟!

# حیات و روح دین در استناد به ولایت امام حیّ

اینها از این نکته غافل هستند که آن دین و عملی حیات و جان و روح دارد که مستند به ولایت حی باشد و آن شخص خود را در تحتِ ولایت او احساس کند. این [دین و عمل] حیات و جان دارد، وإلاّ صرف یک عمل ظاهر است و بیش از این نیست. این که الآن نماز می‌خوانم، جان و روح نماز به این است که این نماز در تحتِ ولایت و نظارت و سیطره ولایی یک فرد صاحبِ نفْس قدسی قرار دارد و او به این نماز جان می‌دهد، و این نماز را به مرتبه فعلیت می‌رساند و باعث تجرد نفس می‌شود. نه اینکه [چون] در رساله عملیه نوشته این‌طوری بخوانید، من هم این‌طوری می‌خوانم، این فایده ندارد! [یا اینکه] در توضیح المسائل نوشته که این‌طوری فلان کار را انجام بدهید، ما هم می‌کنیم. احمد حنبل هم همین را می‌گوید. شافعی هم همین حرف را می‌زند. می‌گوید: «نماز مغرب سه رکعت است. عشا هم چهار رکعت است. شکیات هم این است و اگر خطا کردی سجده سهو دارد و شک بین سه و چهار کردی باید بلند شوی و بنا را بر چهار بگذاری و شک بین دو و سه کردی باطل است و فلان.» اینکه همین است.

## چرا بدون امام زمان، توضیح المسائل را باید کنار گذاشت؟

پس احکامی که در رساله عملیه و توضیح المسائل است، جان و روح و حقیقتش اتّصال به ولایت امام است و آن ولایت امام است که به این حکم سندیت می‌دهد. دقت کنید چه می‌خواهم عرض کنم: «حجّیت می‌دهد، سندیت می‌دهد و او را برای ما الزامی می‌کند و انجاز می‌کند.»

اگر امام علیه السّلام نباشد توضیح المسائل را باید کنار گذاشت، تمام شد. الآن امام زمان از دنیا برود، تمام شد، توضیح المسائل کنار می‌رود. چون استناد فقه و احکام به روایت از امام حیّ است. یعنی امام حیّ می‌آید و روایت امام صادق را امضا می‌کند. معنا این است. موسی بن جعفر می‌آید و روایت امام باقر را امضا می‌کند، امام رضا می‌آید و روایت موسی بن جعفر را امضا می‌کند، هر کدام می‌آیند و آن مطالبی که از اولیا مقدم و گذشته به‌صورت روایت در مسائل اعتقادی و احکام و مسائل اجتماعی آمده است ـ آن ولی حیّ می‌آید ـ آنها را تثبیت می‌کند. چرا تثبیت می‌کند؟ چون هر دو ولایت یکی است، ولی قوام شرع به ولایت امام حیّ است. یعنی قوام شرع و دین و حجّیتش به ولایت امام حی است. باید امام حی باشد تا دین سندیت و حجّیت داشته باشد. امام حی نداشته باشد حجّیت ندارد. ما نمی‌دانیم چه‌کار کنیم!

احکام در مجامع حدیث وجود دارد، احادیث وجود دارد ولی آن اهرمی که پشت این احکام و روایات است و آن سندی که پشت روایت امام صادق است، امضای امام زمان است. چرا امام زمان آن را امضا می‌کند؟ چون بین امام زمان و بین امام صادق فرقی نیست. همان‌طوری‌که امام صادق روایات امام سجاد و امام باقر را امضا می‌کند، همین‌طور امام زمان [کلام] یازده بلکه سیزده معصوم قبل از خود را به عنوان سندیت و قابل اجرا بودن امضا می‌کند: «چون من الآن حی هستم این احکامی که از اجداد من رسیده است قابل اجراست.»

این نکته‌ای است که در فقه ما مغفول عنه است. «چون الآن من صاحب ولایت هستم، روایات بحار و روایات وسائل قابل اجراست. اگر من حی نبودم این کتاب‌ها فرقی نداشت، همین‌جا باید توقف کنیم. چون من الآن حی هستم، چون الآن ولایت به دست من است، چون الآن شرع به دست من است، من امضا می‌کنم و هر کسی برحسب تکلیف خودش و برحسب نظر خودش تمام آن روایات برایش سندیت دارد و می‌تواند به آن عمل کند.»

پس پشت روایت امام صادق را امام زمان امضا کرده که، ما الآن می‌توانیم به روایت امام صادق عمل کنیم.

## عدم حیات دین در مکتب اهل سنت

فرق بین شیعه و سنی و مکتب سنّت در این است که مکتب سنّت دین مرده را می‌پرستد، نه دین زنده را. دین مرده دینی است که صاحبش مرده است. شافعی مرده است. شافعی با بقیه فرق می‌کرد ما درباره او این تعبیر را نمی‌آوریم. ولی آن ابوحنیفه دشمن شماره یک اهل‌بیت ـ که بحمدالله امروزه در کتب از او تعریف و تمجید به آسمان رفته است - یا مالک[[13]](#footnote-13) و اینها، کسی که بغض اهل‌بیت را تا ساعت آخر حیاتش در دل نگه‌داشت. این آدم که از کلمات قصار او این بود که «در هر فرعی که جعفر بن محمد فتوا داد من مخالفتش را کردم.» این از افتخارات ایشان است. آن وقت ایشان اخیراً از مفاخر اسلام شدند. البتّه نه اخیراً در کتب دیگران هم بوده‌ است. واقعاً آدم گاهی اوقات هیچ مغزش نمی‌کشد از این همه نبوغی که در بعضی از قلم‌ها می‌بیند! نمی‌تواند تصوّر کند و صورت مسئله را نمی‌تواند توضیح بدهد که یک عالِم شیعه بیاید و بگوید ابوحنیفه از مفاخر اسلام است! خیلی ممنون!

# احیای مکتب امام صادق به عقلانیت و فهم

احیای مکتب امام صادق این است که امروز شما دشمنان مکتب را بشناسید، و دوستان امام صادق را بشناسید. شیعیان امام صادق چه کسانی هستند و دشمنان چه کسانی هستند؟ شیعیان امام صادق شیعیانی هستند که با شعار در میان مردم حرکت نمی‌کنند، با عقل و حقیقت حرکت می‌کنند. هرجا حق است سمعاً و طاعتاً، هرجا شعار است حرکت نمی‌کنند. مکتب امام صادق مکتب فهم بود، نه گرفتنِ فهم. مکتب عقل بود، نه گرفتنِ عقل و به جایش گچ وارد مغزها کردن. [امام صادق] عقل وارد می‌کرد، فهم وارد می‌کرد.

[امام صادق می‌گوید:] وقتی که می‌بینی این سنگ است سرت را نزن!!

[دیگران می‌گویند:] نه إن‌شاءالله چیزی نیست برو بزن!

[این مکتب،] مکتبِ چیست؟ مکتب شعار است، مکتب چشم‌پوشی روی حقایق، مکتب نفهمیدن، مکتب چشم و گوش را بستن، مکتب «بعداً می‌فهمیم»، مکتب «به تو مربوط نیست»، مکتب «تو را چه سزدبه این که در کار بزرگان دخالت کنی»، مکتب اینکه اگر این را انجام بدهی چه خواهی و چه و چه. این مکتب، مکتبِ امام صادق نیست. نه!

مکتب امام صادق این است که: «وقتی فهمیدی باید عمل کنی، نکنی خدا پدرت را درمی‌آورد.» نفهمی عیبی ندارد. تا نفهمیدی اشکال ندارد. خدا بر قاعده مستضعفین با تو عمل می‌کند، ولی وقتی یک مطلبی را فهمیدی، نمی‌توانی بگویی نفهمیدم. در این کتاب دیدی، در هجده جلدِ امام‌شناسی پدر ما دیدید. همین چند شب پیش بود من جلد هجدهم را راجع به یک قضیّه ‌مطالعه می‌کردم، که [اگر] امام بر غیر از معصوم اطلاق شود، شرعا حرام است.[[14]](#footnote-14) من همین‌طوری بدون توجه آنجا را می‌خواندم. برایم خیلی جالب آمد، با اینکه چند دفعه خواندم، شاید من این قضیّه را بیست دفعه خواندم باز هم می‌خوانم. چرا می‌خوانم؟ ـ بی‌کار که نیستم ـ چون می‌بینم من لا به لای این عبارات مورد خطاب هستم، من مورد توجّه هستم، و این کلمات با من صحبت می‌کند: «تو حواست را جمع کن. حواست را جمع کن مثل زید و عمر نشوی، که من آمدم ثابت کردم نباید امام بگویید و هیچ جوابی برای گفتن نداشت، فردا در سخنرانی قبل از خطبه‌ها چند دفعه گفتند. مثل اینها نشوی!»

این مکتب چه مکتبی است؟ مکتب امام صادق است. اگر جوابی هست، بسم الله جواب بدهید. جوابی نیست مخالفت [نکنید.]

حالا بیایید مدام از امام زمان داد بزنید و مدام مجلس تشکیل بدهید. مدام خود را جلوی مردم بیارایید، آرام صحبت کنید، کلمات را سنجیده و با بلاغت ادا کنید، اینها چیست؟ فیلم است آقا! فیلم دیدید؟ سابق نوار فیلم بود،‌ حالا فیلم عوض شده است! فیلم مثلاً با این دستگاه‌های جدید یک چیزی‌های دیگری شده است. یک فیلم هم داریم فیلم نفسانی است. فیلم فیلم است، تئاتر تئاتر است. امام علیه السّلام می‌فرماید: «ذکر ما را زنده کن.» یعنی چه؟ یعنی مواظب باش، تو راه خطای دیگران را نروی! [ببین] من امام صادق اگر اینجا بودم به تو چه می‌گفتم؟

حدّاقل ما در این قضیّه نباید احتیاط کنیم؟! فرض بر اینکه اشکال ندارد، واجب که نیست؛ واجب است؟ اشکال ندارد، اما دیگر واجب که نیست. وقتی که جای احتیاط است، وقتی که جای شبهه است، مقتضای قواعد اصولیه چه می‌گوید؟ می‌گوید توقف کن، حدّاقل حرف نزن.[[15]](#footnote-15) طوری نمی‌شود، آسمان به زمین نمی‌آید. نه، می‌رویم می‌گوییم، باید بگوییم. چه را می‌گویی، چه را اثبات کنیم؟! آقا همه ما هشتمان گرو هجده‌مان است! آن دنیا داریم حساب و کتاب پس می‌دهیم آقایان، چه داریم می‌گوییم؟ اگر چشم بصیرت بود و می‌دید که آن طرف چه خبر است، این‌قدر بی‌خود در اینجا به بی‌راهه نمی‌رفتیم، راه اهل‌بیت را می‌رفتیم.

مکتب اهل‌سنّت مکتب مرده است، مرده‌پرستی است. ابوحنیفه‌پرستی، شافعی پرستی، حنبلی پرستی و مالک پرستی است. چرا؟ چون آنها می‌گویند: «ما فقط یک مسئله داریم که در کتاب‌ها نوشته شده است. حالا مالک یک جوری می‌گوید، آن یکی می‌گوید دستتان را به شکمتان ببندید، آن یکی می‌گوید دستتان را به پایتان ببندید، آن می‌گوید بسم الله بگویید؛ هر کسی یک حرفی می‌زند و بعد عمل می‌کند و تمام شد و رفت! و بعد ما به کسی بدهی نداریم پس امام می‌خواهیم چه‌کار؟ نمازمان را می‌خوانیم، روزه‌مان را می‌گیریم، زکاتمان را هم می‌دهیم، حج‌مان را هم انجام می‌دهیم، دیگر خدا از ما چه طلب دارد؟! حالا چه این را پیغمبر بگوید و چه ابوحنیفه بگوید هر دو یکی هستند.» اینها همین را می‌گویند. می‌گویند هر دو یکی هستند، ابوحنیفه گفته مثل‌اینکه علی گفته، حالا ما این را اختیار می‌کنیم و شیعه او را اختیار می‌کند. بالأخره هر دو نماز خواندن است.

ولی در مکتب شیعه می‌گویند: ما صاحب داریم. اگر بگویند: صاحبتان کجاست؟ می‌گوییم: ما [او را] نمی‌بینیم، او می‌بیند. مهم این است که او ببیند. وقتی که شما وارد یک اداره می‌شوید می‌بینید این اداره قانون دارد، همه بر طبق قانون عمل می‌کنند. این در این اطاق نشسته، دیگری در آن اطاق نشسته، دیگری آن کار را انجام می‌دهد، آن آبدارچی چای‌اش را می‌ریزد، آن یکی اعلامیه می‌زند، یکی دفتردار هست و همه مردم کاری انجام می‌دهند. شما هم می‌روید می‌گویید که آقا صاحب این اداره کجاست؟ می‌گویند: آقا چه‌کار داری؟ می‌گویم: من می‌خواهم کارم راه بیفتد. می‌گویند: بیا کار تو راه بیفتد، به صاحب اداره چه‌کار داری، حتماً که نباید رئیس را ببینی؟ آن رئیس در اطاقش نشسته، آن مدیر در اطاقش نشسته و این اداره را اداره می‌کند. اگر یک روز نباشد، همه از بین می‌روند. شما می‌روی و کارت را انجام می‌دهی و می‌روی، چرا؟ چون اداره زنده و فعال است و کار انجام می‌دهد.

# کیفیت هدایت باطنیِ امام زمان

دلیل و احتجاج شیعه نسبت به اهل‌تسنّن در حیات مکتبش این است که همان‌طور که در زمان رسول خدا دین و شرع مستند به وجود رسول خدا بود، الآن هم مستند به فرزند اوست. حالا [اینکه] من می‌بینم یا نمی‌بینم، چیزی نیست. مستند به فرزند اوست. نه‌اینکه رفته آمریکا و الآن شما از او خبر ندارید، [بلکه] کار انجام می‌دهد، به افراد می‌رسد، مشکل حل می‌کند، راهنمایی می‌کند و افکار را در قلوب افرادی که به او مرتبط هستند القا می‌کند. شما خیال می‌کنید این فکر که الآن به نظر شما آمد و یک کار صحیح انجام دادید، از منزل خاله‌تان آمد؛ از کجا آمد؟ شما الآن یک مسئله‌ای به نظر و ذهنتان آمد، در یک قضیّه در یک دعوا در یک تحیّر در یک دوراهی در یک شک، یک راهی را انتخاب کردید، چه کسی این فکر را در ذهن شما قرار داد؟ چه کسی این راه را در ذهن شما قرار داد؟

## عنایت خاصه و دستگیری امام رضا از مرحوم استاد حسینی طهرانی

بعد از حیات مرحوم آقا ـ سه چهار روز گذشته بود ـ من یک مسائلی برایم پیدا شد. رفتم حرم امام رضا رو کردم به امام گفتم: «امام رضا ما مخلصت هستیم. صریح دارم می‌گویم که ما هیچی نمی‌فهمیم. بنویسم امضا کنم بیندازم در ضریح تا قبول کنی؟!» یک عبارتی هم آوردم که حالا اینجا نمی‌گویم آن عبارت چیست! گفتم می‌خواهی بنویسم که روز قیامت سند باشد که ما نمی‌فهمیم؟ آقا ما نمی‌فهمیم، به چه کسی بگوییم؟ ما در این قضیّه و در این جریان عقلمان نمی‌رسد. به امام رضا اولتیماتوم دادیم، اتمام حجت کردیم ـ امام رضا هم بزرگوار است. می‌گوید این آدم نفهم و جاهل آمده، حالا ببینیم چه می‌گوید ـ «اگر دست من را نگیری روز قیامت شکایتت را به جدت می‌کنم! اگر در اینجا دست من را نگیری من در روز قیامت می‌دانم چه‌کار کنم!» دیگر آنها بزرگوارند و واقعاً امام رضا، حالا صرف نظر از مسئله امامت و ولایت، در حق ما پدری کرد. من این مسئله را با دو چشم ظاهر خودم دیدم نه با فکر و اینها. این مسائل اصلاً مشهود بود. قضایایی اتفاق می‌افتاد و همه افراد می‌گفتند که فلانی باید این کار را بکنی، من می‌گفتم باید این کار را بکنیم. یک قضیّه اتفاق می‌افتاد می‌گفتند باید حرف بزنی، می‌گفتم الآن نباید صحبت کنیم. اعتراض، صحبت بالا و پایین، آقا الآن جایش این است الآن وظیفش این است. می‌گفتم: جای این است، شما صحبت کنید، چرا همه‌اش من حرف بزنم، یک خُرده هم شما بار بردارید چه اشکال دارد؟ در یک قضیّه همه می‌گفتند در اینجا باید ساکت بود، من می‌گفتم باید صحبت کنیم.

و الآن بعد از گذشت دوازده سیزده سال از فوت مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ تا آنجا که به نظرم می‌رسد که قطعا این‌طور بوده و قطعا می‌توانم مثل خورشید در رابعة النهار شهادت بدهم که عنایت و لطف امام رضا علیه السّلام در تمام این موارد شامل حال این فقیر بوده است؛ [که] احساس می‌کردم در اینجا باید این کار را انجام داد، در اینجا این را انجام نداد. چرا؟ چون از اول رفتیم و گفتیم ما نمی‌فهمیم، نمی‌فهمیم. آنها هم همین کسی که می‌گوید می‌فهمیم، [می‌گویند] حالا برو! افسار را گردنش می‌اندازند؛ ولی اگر کسی آمد گفت نمی‌فهمم، آنها خیلی نگاه نمی‌کنند که راست می‌گویی یا نه؟! همین‌قدر که یک خُرده اعتراف کرد، آنها همین‌قدر را قبول می‌کنند، آنها بزرگ هستند مثل ما که نیستند!

یک‌دفعه من به امام زمان ـ‌ ما با امام زمان کلمات قصاری داریم ـ می‌گویم: «امام زمان! می‌خواستی امام زمان نشوی. حالاکه شدی، باید ما را تحمل کنی. می‌خواستی امام زمان نشوی.» کسی که امام زمان می‌شود بالأخره باید هم بزرگ باشد، باید کریم باشد، علی کل حال باید بزرگ باشد و دستگیری کند .

این روش بزرگان است، روش اولیا است، روش کِرام است. آنها با ما فرق می‌کنند. حال و هوای آنها با ما فرق می‌کند. آنها در یک جای دیگر هستند و ما در کجا هستیم!؟ ما در تخیلات و اعتبارات و هواها گرفتار هستیم، آنها در عالم قدس هستند؛ ما کجا و آنها کجا؟! علی کل حال، این فرق بین فقه اهل‌سنت و بین فقه شیعه است.

# علت حرمت تقلید از میت

لذا دلیل حرمت تقلید از میت هم از همین‌جا نشئت می‌گیرد. چرا تقلید از میت [جایز نیست؟] شما از یک مجتهد تقلید کردید، الآن آن مجتهد از دنیا می‌رود، از همین الآن باید به یک مجتهد زنده مراجعه کنید، تمام. اینکه از مجتهد مرده و میت تقلید کردن حرام است به خاطر همین است، چون دیگر سندیت ندارد. فقط یک احکامی بوده که در رساله توضیح المسائل نوشته شده و این احکام حجّیتش مربوط به حیات اوست که در پشت این حکم امضای حجّیت حکم را می‌کند. الآن که از دنیا رفته، تمام شد. الآن دیگر تمام شده است.

مثل‌اینکه مریضی به دکتر مراجعه می‌کند، باید دائما هر روز مراجعه کند، باید مراجعه کند [چون] ممکن است دارو عوض شود و تغییر پیدا کند. مجتهدین ما معصوم که نیستند، اشتباه می‌کنند. غیر از چهارده معصوم همه اشتباه می‌کنند. تا وقتی که زنده هست ـ غیر از ضروریات دین که یک بحث دیگر دارد ـ در آن احکام اجتهادی، سندیت و حجّیت حکم توضیح المسائل به‌واسطه حیات مجتهد است که پشت این حکم را امضا می‌کند که من زنده هستم، راجع به مدارک این دلیل تفحص کردم، راجع به ادله بررسی کردم و الآن نظر من نسبت به این حکم این است. امشب که از دنیا می‌رود این هم چه می‌شود؟ اینها تمام می‌شود. این هم پرونده‌اش بسته می‌شود. اگر این مقلّد فردا که می‌خواهد تقلید کند بگوید: «به چه دلیل الآن من به این حکم عمل کنم لعلّ اینکه امروز ایشان یک روایتی را ببیند و نظرش عوض شود.» آن‌وقت چه جوابی است؟ جواب ندارد.[[16]](#footnote-16)

# لزوم نیاز به استاد در مسیر عرفان

این (عدم جواز تقلید از میت) به خاطر چیست؟ به خاطر همین است که دینی را که یک شیعه می‌خواهد به آن دین متدین بشود، باید یک نفْس حی پشتوانه آن دین و پشتوانه آن حکم باشد، این به خاطر این مسئله است. و آن فقهی که ما را از وصول به شخص ولی کامل و دستگیری ولی کامل و هدایت و ارشاد عارف با بصیرت باز بدارد، آن فقه فقه امام صادق نیست. فقهی فقه امام صادق است که ما را به هدایت و دستگیری عارف و ولی الهی راهنمایی کند، نه‌اینکه می‌گوید «نرو»، نه‌اینکه بگوید «دنبال نکن»، نه‌اینکه بگوید «دور این مسائل را باید خط بکشی»، نه‌اینکه بگوید اینها «انحراف است»، نه!

امام سجاد علیه السّلام به ابوحمزه ثمالی چه می‌فرماید؟ حضرت می‌فرمایند: ‌ای ابوحمزه تو برای راه‌های زمین احتیاج به دلیل داری. الآن می‌خواهی فلان شهر بروی نمی‌دانی، یک نفر را دنبال می‌کنی؛ چگونه نسبت به راه‌های آسمان می‌توانی بدون دلیل بروی؟! أنتَ بِطُرُقِ السَّماءِ أجهَلُ مِنکَ بِطُرُقِ الأرضِ، فَاطلُبْ لِنَفسِکَ دَلیلاً،[[17]](#footnote-17) تو نسبت به راه‌های آسمان جاهل‌تر هستی. چرا جاهل‌تر هستی؟ چون در نفس گرفتار هستی، زوایای نفس بر تو مخفی است، خبر نداری. تو صفات و ملکات رذیله مُنطویه و مخفیه بر نفس را اطلاع نداری. هشتاد سال از سن تو می‌گذرد، هنوز در اولین مراتب از مراتب نفس گرفتار هستی، قدم برنداشتی، فقط چند تا کتاب خوانده‌ای.

الآن بروید در خیابان نگاه کنید، در مغازه‌ها یک دانه از این سی‌دی‌ها بگیرید. تمام کتب فقه و احادیث در آن هست، قرآن در آن هست، نهج البلاغه در آن هست، اشعار در آن هست، همه در آن است؛ آن سی‌دی که از ما فقیه‌تر است! آن معلوماتی که او دارد ابن سینا هم نداشت، به گَردش هم نمی‌رسید؛ پس [چون] اینها همه در آن هست، ما باید برویم این را بگذاریم جلو بچرخد از این تقلید کنیم، سجده کنیم؟! چرا [نمی‌کنیم]؟ این سی دی و این قرص، فقیه است ولی فقیه مرده نه فقیه زنده و فقیه مفکِّر و فقیه عاقل و فقیهی که این مطالب را با نفس و با جانش ادراک کرده و جزئیات را می‌تواند بر کلّیات منطبق کند. این فقیه فقیه مرده است. فقط مطالب در آن است. ابوحمزه از امام سجاد علیه السّلام می‌شنود که باید به دنبال دلیل بگردد. ابوحمزه مگر فقیه نبود؟! مگر ابوحمزه ثمالی نسبت به احکام وارد نبود؟! [در جواب امام سجاد] می‌گفت: «یا ابن‌رسول‌الله احکام و مسائل را ما از شما می‌شنویم، دیگر دلیل یعنی چه؟ [شما] که مسائل را می‌دانید، ما از شما از فرزندانتان ـ چون ابوحمزه ثمالی زمان امام باقر و امام صادق هم درک کرده ـ احکام را می‌شنویم، دیگر دلیل یعنی چه؟ راهنما یعنی چه؟ دستگیر یعنی چه؟»

تا به حال مگر آنچه را که به دست ما رسیده چه‌کار می‌کردیم؟ تا حالا مگر نماز ظهر را شش رکعت می‌خواندیم که حالا شما می‌گویید فَاطلُبْ لِنَفسِکَ دَلیلاً! تا حالا چهار رکعت می‌خوانیدم، حالا هم چهار رکعت می‌خوانیم. تا حالا خمس و زکاتمان را این‌طوری می‌دادیم ـ درست هم بود ـ از حالا هم همینطور می‌دهیم. دیگر فَاطلُبْ لِنَفسِکَ دَلیلاً یعنی چه؟ تا به حال ما حج را این‌طور انجام می‌دادیم، شما هم تأیید می‌کردید، دیگر فَاطلُبْ لِنَفسِکَ دَلیلاً یعنی چه؟ [اما امام سجاد می‌فرماید:] «‌ای ابوحمزه ـ آن‌هم در سن پیری ـ تو نسبت به طرق آسمان جاهل‌تر هستی نسبت به طرق زمین، برو دنبال یک شخصی که دستگیری‌ات کند، راهنماییت کند، مطلب را به تو بگوید، بصیر باشد، چشم و دلش باز باشد.»

## منظور از راه‌های آسمان در کلام امام سجاد

راه‌های آسمان که غیر از احکام نماز و روزه است. این (نماز و روزه) احکام ظاهر است. منظور حضرت از راه آسمان چیست؟ راه عبور نفس از تعلقات و از توغّل در کثرات و حرکت به‌سوی عالم تجرد است. این راه، راه آسمان است. از بخل درآمدن از کثرات‌گرایی درآمدن، از انانیت درآمدن، از حسد درآمدن، از خودیّت درآمدن، از توجّه به خود درآمدن؛ او را دیدن، به حق پیوستن، مجرّد شدن، به عالم روح رفتن، از کثرات بیرون آمدن، از افکار شیطانی بیرون آمدن؛ این راه آسمان است یا نه شکیّات نماز و روزه! کدام منظور امام سجاد است؟ [احکام مربوط به] این شکیّات که هست، دیگر فَاطلُبْ لِنَفسِکَ دَلیلاً معنی ندارد!

حضرت می‌فرماید فقهی را بگیر که تو را به دستگیر برساند، نه تو را از دستگیر غافل کند. چقدر ما بدبخت هستیم! واقعاً بدبختی به کجا رسیده، که مرحوم قاضی آن آیت الهی را در حوزه فرد زندیق معرفی کنند! مردی که در صدها سال مگر یکی مانند بیاید. او را فرد منحرف از دین معرفی کنند، جواب سلامش را ندهند، سر را روی بگردانند، افرادی که به منزل او می‌روند مورد طرد و رفض و دورباش سایرین قرار بگیرند، شهریه‌شان را قطع کنند، نفی بلد کنند ...[[18]](#footnote-18)

این روایات کجا رفته است؟ این دستور العمل‌های ائمه نسبت به رعایت این مسئله حیاتی، که پشتوانه احکام ظاهری ما و عمل به احکام ظاهری ما استناد به ولی کامل و عارف کامل و ولی الهی و صاحب بصیرت باید باشد، کجا رفته است ؟

آن فقهی که ما را باز بدارد، آن فقه، فقه جعفر ابن محمد نیست. آن فقه، فقه امام باقر نیست. فقه امام باقر می‌گوید: «برو احکامت را از شخصی مثل قاضی بپرس. برو از شخصی مثل علامه طباطبائی بپرس، که ولایت را چشیده و بصیرت به ولایت پیدا کرده است. برو احکامت را از شخصی مثل مرحوم آقا بپرس! او شخصی است که حکم را از روی بصیرت برای تو بیان می‌کند.»

## نمونه‌ای از دستگیری‌های آقای حداد

مرحوم مطهّری ـ رحمة الله علیه ـ چقدر مرد بزرگی بود، چقدر مرد متدینی بود، چقدر مرد صاحب عِرقی بود، چقدر مرد صاحب همیتی بود!؟ در این قضیّه کسی شک ندارد. شما نگاه کنید فردی که مجتهد است سالیان سال براساس اجتهادش نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، حج انجام می‌دهد، تبلیغ می‌کند، همه خوب همه درست؛ یک ملاقات می‌کند با چه کسی، با مرحوم حداد. مرحوم حدادی که درس نخوانده است، [آقای حداد] از او می‌پرسند: «چگونه نماز می‌خوانی؟» ببینید فَاطلُبْ لِنَفسِکَ دَلیلاً [این است.] حالا فهمیدید من چرا این مطالب را گفتم؟ فقهی که باید مستند بر هدایت ولی باشد. [مرحوم حداد پرسیدند:] «چطوری نماز می‌خوانی؟» [ایشان گفت:] «صبر می‌کنم، دفع خواطر کنم.» خدا پدرش را بیامرزد کار خوبی می‌کرد. خدا صد مرتبه رحمتش کند که باز دفع خواطر می‌کرد. مثل بقیّه در نمازش هزار تا نقشه نمی‌کشید، برای تخریب و تدمیر و امحاء نفوس و برای هزار فکر شیطانی و عمل شیطانی؛ یا اینکه همین‌طوری مثل ما نمی‌آمد نماز بخواند: الله اکبر. حضور بزند. نه! می‌نشست در نمازش دفع خواطر می‌کرد، خواطر را دور می‌کرد که فقط خاطر حضور پروردگار و صفات جنبه مخاطبه و عبودیت در ذهنش بیاید. خدا پدرش را بیامرزد. ولی باز بالاتر هم هست، بالاتر از این هم هست، و او (مرحوم حداد) می‌آید چه‌کار می‌کند؟ رشد می‌دهد. [می‌گوید:] «برو بالا، اینجا نمان، تو قابلیت و استعداد داری، چرا می‌خواهی در اینجا بمانی؟!» با اینکه کار خوبی می‌کنی، ولی بالاتر برو. می‌گوید: «پس کی نماز می‌خوانی؟»[[19]](#footnote-19)

شصت سال نماز می‌خواند ولی هنوز نمی‌داند چطور نماز می‌خواند! این همان چیزی است که امام سجاد می‌فرماید: «برو دنبال ولیّ، برو او به تو می‌گوید چطور نماز بخوان.» وإلاّ [به صرف] نماز خواندن که اهل‌تسنّن هم می‌خوانند. آنها هم سه رکعت می‌خوانند. بیچاره‌ها نماز مغربشان سه رکعت است، شش رکعت که نیست. آنها هم سه رکعت است، عشا چهار رکعت است؛ ما هم چهار رکعت می‌خوانیم. [همه ما] نماز را می‌خوانیم ولی در چگونگی نماز نیاز به دستگیری داریم، نه در کمیّت آن که نماز را چگونه بخوانیم، انفاق را چگونه بدهیم!؟

# تفاوت عبادات در مکتب عرفان و غیر آن

آقای حداد می‌فرمودند: «وقتی که انفاق می‌کنی چه نیتی می‌کنی؟» می‌گفتیم: «خب داریم به فقیر پول می‌دهیم.» فرمودند: «نه! باید این نیت باشد که او (خداوند) دارد به فقیر پول می‌دهد نه تو، تو پول نمی‌دهی او دارد می‌دهد.» شما راجع به همین یک کلمه انفاق فکر کنید. ـ اگر بخواهم صحبت کنم دوباره مورد اعتراض قرار می‌گیرم گرچه خب حالا خیال می‌کنم از آن [زمان مورد نظر] گذشته است ـ شما بروید همین را [از دیگران] بپرسید ـ حالا من اسم نمی‌برم ـ ببینید چه می‌گویند؟ [می‌گویند:] انفاق است دیگر! انفاق است. ثواب دارد، چه دارد، تمام شد؛ ولی یک عارف که توحید برای او منکشف شده است [کلامش فرق می‌کند.] همان حکم سه رکعت نماز است، ولی ببینید بین سه رکعت او و بین سه رکعت این، چه فرقی است؟ وقتی که او نماز می‌خواند، نگاه به صورتش که می‌کنی می‌بینی اصلاً در اینجا نیست [اما] او که نماز می‌خواند فقط به فکر این است که عبایش را تمیز کند، چون دوربین عکس می‌گیرد. هر دو نماز می‌خوانیم و هر دو به احکام عمل می‌کنیم و هر دو سجده می‌رویم و هر دو رکوع می‌کنیم و هر دو تشهد انجام می‌دهیم. او (عارف الهی) تشهد را برای ما جور دیگری معنا می‌کند، این جور دیگری معنا می‌کند. آن سجود را جوری معنا می‌کند و این سجود را جور دیگری معنا می‌کند. نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش را بعد از گذشت سال‌ها می‌بیند. آن‌وقت آدم می‌فهمد چه کسی بوده و چه شده و بقیّه در چه وضعی هستند.

این همان معنا و منظور امام علیه السّلام از وجود امام حیّ است که در قالب دستگیری از عارف کامل باید تجلّی پیدا می‌کند و ظهور پیدا می‌کند.

# توصیه‌هایی برای ورود به مسلک طلبگی

امروز روزی است که دوستان و برادران و سروران ما می‌خواهند به لباس رسول خدا ملبس و به تاج ملائکه مُتوّج بشوند. عمامه تاج ملائکه است. می‌دانید کسی که به این لباس درمی‌آید، معنایش چیست؟ یعنی من یک پله از بقیّه جلو افتادم، شما عقب هستید. من آمدم جلو و خود را به این لباس درآوردم تا اینکه عمل خودم را هم [با عمل رسول الله] بیشتر منطبق کنم؛ معنایش این است. من آمدم و پایم را جای پای رسول خدا گذاشتم. ادعا نمی‌کنیم که ما رسول خدا شدیم نه! هیچ‌وقت هم ادعا نخواهیم کرد، ولی مدعی هستیم که إن‌شاءالله مورد عنایت رسول خدا قرار بگیریم.

وااسفا وااسفا مطالبی را می‌شنویم که اصلاً دود از کله بلند می‌شود! شنیدم در بعضی از جاها گفته شده که «شما که طلبه شدید که نیاز به دنیا نداشتید. طلبه کسانی هستند که نیاز دارند و کاری گیرشان نمی‌آید [و طلبه می‌شوند.]» چه کار و کسبی ...، واویلا واویلا واویلا.

اینجاست که من واقعاً به مطالب مرحوم پدرم که در زمان حیاتشان ایشان در چه افکاری بودند [پی‌می‌برم.] یکی از نزدیکانشان را و اقوامشان را نصیحت می‌کردند می‌گفتند: «فلانی من مثل پدرت نیستم که به تو بگویم بیا طلبه شو به خاطر اینکه نان آسان به دست بیاوری.» حالا طرز فکر را فهمیدید؟

شخصی هم هست که می‌گوید بیا طلبه شو به خاطر اینکه نیاز به زحمت [برای امرار معاش نداشته باشی.] طلبه‌های فعلی که بیشتر از بقیّه کار و زحمت و این حرف‌ها دارند! آن کیفیتی که او زندگی می‌کرد، بله [بی‌زحمت بود.] همان‌جور سر جا بنشین و از صبح تا شب قُل‌قُل قلیان بکش و بعد هم از پهنای در وجوهات به منزل بیاید؛ چون از آقای فلان و فلان و فلان وکالت دستش است. بله، آن آخوندی و آن روحانیت، نان آسان به شکم بردن است؛ و کسی که آن قسم نان به شکم ببرد ارج و مقام او همان چیزی است که از شکمش خارج می‌شود.

## از وصایای علامه طهرانی به طلاّب جدید الورود

ولی مرحوم آقا چه می‌گفتند؟ مرحوم آقا می‌گفتند: «من مثل فلانی نیستم که به تو این‌طور نصیحت کنم. من می‌گویم وقتی طلبه می‌شوی، باید امام صادق را جلوی خودت بگذاری، تمام شد و رفت. من این هستم، می‌خواهی بیا و می‌خواهی نیا؛ اگر نمی‌توانی نیا.» باید خدا را جلوی خودت بگذاری، در رفتن تو حساب است، در صحبت کردن تو حساب است، در نشستن تو حساب است، در معاشرتت حساب است، در صحبت کردن با زن و بچه‌ات، با قوم و خویش‌ها همه حساب است، باید حق را در نظر بگیری و دیگر دور روابط را خط بکشی. همان‌طوری‌که فعلاً در منازل، ـ به او داشتم می‌گفتم ـ شماها فلان و اینها هستید، همه را باید بگیری خدا را باید در نظر بگیرید. هرجا خدا بود پایت را بگذار هرجا نبود نگذار؟ بابا دو روز دنیا کی می‌دهد به آدم که آدم بخواهد به راه‌های دیگر برود. ببینید دو جور است؛ دو (نوع) عالِم هستند، یک عالم برای ورود در حوزه علم و مکتب آن‌طور تبلیغ می‌کند، یک عالم هم یک جور دیگر می‌گوید، الآن هم همین است. الآن هم همین است.

## وصیتی مهم به طلاّب: ﴿قُلِ الله ثُمَّ ذَرهُم﴾

این رفقای ما که آمدند و می‌خواهند امروز ملبس به لباس اهل علم شوند، این مطالب را می‌دانند؛ فقط از باب تذکر گفتیم. می‌دانند [که در] اینجا روی حرفشان حساب است و روی حرکت حساب است، روی فکر حساب است، روی همه چیز حساب است. اینجا جایی است که دیگران به او نگاه می‌کنند. تمام انظار متوجّه حرکات، سکنات و صحبت‌هایی است که می‌شود. این‌طرف و آن‌طرف از این مکتب صحبت و تبلیغ می‌شود. با توجه به این مسئله فقط و فقط خدا و بس، ﴿قُلِ ٱللَهُ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ﴾[[20]](#footnote-20)، بروند همه گم شوند. بگو خدا، ﴿ثُمَّ ذَرۡهُمۡ﴾ یعنی ولش کن، معنای خودمانی یعنی بروید گم شوید.

﴿قُلِ ٱللَهُ﴾ بگو خدا و بعد دیگر همه گم شوند. یعنی اصلاً آن‌چنان گم شوند که دیگر فکر و خیالشان حتّی در ذهن نیاید، نه‌اینکه انسان بیاید [خیالشان را] دفع کند. چنان بر غیر خدا دورباش بزند که اصلاً اثری از وجودش و خیالش و فکرش و ... نماند.

## توصیه علامه به یکی از علمای معروف

یادم می‌آید یک روز یکی از آقایان ـ یکی از همین آقایان فعلی إن‌شاءالله خدا همه را هدایت کند! ـ پیش مرحوم آقا آمده بود. زمستان بود. زمان سابق زیر کرسی نشسته بودیم. ایشان از قم برای دیدن مرحوم آقا آمده بود. خیلی پریشان بود. خیلی گریه می‌کرد ـ از بسیاری معاریف است به‌اصطلاح از مدرسین طراز اول و اینهاست ـ خیلی اظهار دل‌شکستگی، دل‌مردگی، دل‌سرد بودن از اوضاع [می‌کرد]. - «آقا دیگر کسی نمانده همه در تخیلات هستند، همه در شهوات هستند، همه در اعتبارات هستند. نه دیگر با کسی حرف می‌شود زد، نه دیگر با کسی رفیق می‌شود شد، نه با کسی می‌شود برخاست. همه از عالَم خودشان حرف می‌زنند. همه از دنیا حرف می‌زنند.»

مرحوم آقا وقتی همه حرف‌هایش تمام شد فرمودند: «آقاجان شما به مردم چه‌کار دارید، مگر شما را به سرنوشت مردم بسته‌اند؟ ﴿قُلِ ٱللَهُ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ﴾، بگو خدا آقا!» تا مرحوم آقا این حرف را گفتند، یک‌دفعه این صورتش را بالا آورد، چشمش را باز کرد، انگار در عمرش تازه به یک حرف جدید برخورد کرده است. ﴿قُلِ ٱللَهُ﴾ دیگر بعد از خدا دنبال چه می‌خواهی بگردی؟! وقتی بگویی خدا یعنی وجود من خدا، حرکت من خدا، نفس من خدا، التجاء من خدا، سرّ من خدا، تمامش خدا؛ دیگر تمام شد، دیگر چه کسی ماند؟ هیچ.

این ظرف آب الآن خالی است. وقتی ظرف خالی است همه چیز در آن می‌توانی پر کنی. حالا اگر شما آمدید در این تنگ آب، آب کردی تا دیگر مالامال شد، وقتی مالامال شد دیگر جایی در آنجا نمانده که چیزی دیگر در آن بگذارید. پر از آب شده است. دیگر جایی برای چیزی باقی نمانده است. تمام وجود خودت را از خدا پر کن. یک عالم دینی وقتی که می‌خواهد خودش را وارد مکتب امام صادق کند، باید خدا را در وجود خودش بیاورد و غیر از خدا را بیرون ببرد. هر چه پیش آمد [کنار] بگذار، هرچه آمد. بعد این را فرمودند: «﴿ذٰلِكَ مَبۡلَغُهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ﴾[[21]](#footnote-21)، ناراحت نباش آقا، دل سرد نباش.» مبلغ یعنی محل ارتقاء و محل پرواز اینها. مبلغ از بلوغ می‌آید. آن حیطه پرواز اینها، آن سطح پرواز اینها از دانش، همین‌قدر است! رسیدن به دنیا و به این و این، و جمع کردن و گول زدن و از این گفتن و از آن گفتن، و شب‌ها را به روز آوردن و روزها را به شب آوردن و بعد هم چه؟ بعد هم هیچ، عمر تمام می‌شود و بعد هم خداحافظ شما. رفت ز دار فنا حجةالسلام. این ﴿ذٰلِكَ مَبۡلَغُهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ﴾.

ولی وقتی که یک شاگرد امام صادق وارد این [مکتب] می‌شود، اولین حرف امام صادق چیست؟ اخلاص العمل بالله، باید عملت را برای خدا خالص کنی. فقط خدا را در نظر بگیری و غیر از خدا همه چیز را بیرون کنی و بدانی و می‌دانی ـ نیاز به گفتن ندارد ـ که وقتی کسی این کار را انجام بدهد، فرزند امام صادق امام حیّ او بالای سرش است، او کارهایش را انجام می‌دهد، او تنظیم می‌کند، او دستش را می‌گیرد، او او را از خطرات نجات می‌دهد. چه خطراتی؟ مگر ما نبودیم؟ مگر روزگار بر ما نگذشت؟ مگر آنچه را که برای سایر افراد پیش آمد برای ما پیش نیامد؟!

## لزوم قطع علاقه از تمام مظاهر و مناصب دنیوی

مگر موقعیت‌هایی برای خیلی از افراد وجود ندارد؟ پیشنهادهایی که در مسائل و مطالب مختلف شده است! چه کسی نجات می‌دهد؟ واقعاً چه کسی؟ چند مدّتی پیش بود، من یک شب همین‌طور نشستم با خودم فکر کردم، خودم را برانداز کردم، گفتم که اگر الآن به من فلان مطلب پیشنهاد بشود [چه کار می‌کنم؟] خندیدم. اصلاً شروع کردم به خندیدن! دیدم اصلاً این خنده‌دار است. بعد بالاتر از آن [فکر کردم] ـ حالا اسم نمی‌بریم ـ پیشنهاد بشود، باز خنده‌ام گرفت. اصلاً خنده‌ام گرفت! حالا مطلبی که شاید در همان و پایین‌تر و کمتر از آن، سیل جمعیت به طرفش حرکت بکند، ما خندیدیم.

به خاطر مکتب، مکتب این را به ما نشان داده است. راهِ مرحوم پدرمان این را به ما نشان داده است. ما همینطور رفتیم بالا بالا تا یک جایی رسیدیم که دیگر بالاتر از آن موقعیتی نیست؛ تا خوب فکر کردم، خنده‌ام گرفت چه خنده‌ای! این‌طوری قاه قاه خندیدیم، خنده‌ای از ته دل! بعد با خودم این‌طور گفتم اگر قرار باشد که روزی ـ که إن‌شاءالله تا قیام قائم آل‌محمد نخواهد آمد ـ یک ‌هم‌چنین [منصبی به من داده بشود] اصلاً می‌گذارم می‌روم آن طرف دنیا که اصلاً نه اثری نه خبری از وجود من نباشد. اینها برای چیست؟! اینها برای همین مسائلی است که به ما یاد دادند. اعتباریت دنیا را به ما یاد دادند. فهماندند که آقاجان اینها همه در غفلتند. اگر یک ثانیه پرده غفلت برداشته بشود، خلق سر به کوه می‌گذارند، چه برسد به آنکه بروند پشت میز بنشینند. سر به کوه می‌گذارند.

چشم باز و گوش باز و این ذکاء \*\*\* خیره‌ام در چشم بندی خدا[[22]](#footnote-22)

که چطور مسائل برای اشخاص روشن نیست.

علی کل حال امیدواریم که امروز روز ولادت امام زمان علیه السّلام لطف و عنایت آن حضرت نسبت به همه ما، ما را در آن حیطه ولایت بیشتر داخل کند!

چشمان ما را نسبت به حقیقت ولایت روشن‌تر کند!

توفیق عمل به ادراک و شعور ولایت امام عصر علیه السّلام را خداوند در ما زیادتر کند!

مقام اطاعت و انقیاد را نسبت به صاحب اختیار خود و ولی نعمت خود را برای ما مقام را محقق کند!

آن واقعیّت و حقیقت دین مرضی او را خدای متعال برای ما فراهم کند و ما را از شیعیان حقیقی و واقعی و منتظرین مقدمش قرار بدهد!

چشمان رمد دیده ما را به جمال منورش روشن و منور کند!

در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نگرداند!

و عیدی ما را برای همه و بالاخص برای رفقا و اهل علم ذوی العزة و الاحترام و خصوصا دوستان و سرورانی که امروز ملبس به لباس شریف و مقدّس علم و تقوا و تبلیغ و رسالت می‌شوند، تحقق ولایت امام علیه السّلام قرار بدهد؛ که این بزرگ‌ترین نعمت و بالاترین نعمت و بلکه باید گفت تنها نعمتی است که خدای متعال می‌تواند به یک فرد و به یک انسان عنایت کند.

اللَهمّ صل علی محمد و آل محمد

1. الکافی، ج 2، ص 550. [↑](#footnote-ref-1)
2. 1رجوع شود به بصائر الدرجات، ج 1، ص 68؛ کامل الزیارات، ص 66. [↑](#footnote-ref-2)
3. مصادقة الإخوان، ص 34 و 38، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-3)
4. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نفحات انس، ص 70. [↑](#footnote-ref-4)
5. جهت اطلاع از اینکه هدف از انعقاد مراسم مذهبی رسیدن به فهم و ادراک و تغییر در روش زندگی است، رجوع شود به حیات جاوید، ص 79. [↑](#footnote-ref-5)
6. 1نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 207. [↑](#footnote-ref-6)
7. الغیبة، نعمانی، ص 163:

   «عن فَضالَةَ بنِ أیّوبَ عن سَدیرٍ الصَّیرَفیِّ قالَ‌: سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ الصّادِقَ علیه السّلام یَقول:... صاحِبَ هذا الأمرِ یَتَرَدَّدُ بَینَهُم و یَمشی فی أسواقِهِم و یَطَأُ فُرُشَهُم و لا یَعرِفونَه حَتَّی یَأذَنَ اللهُ لَهُ أن یُعَرِّفَهُم نَفسَه....» [↑](#footnote-ref-7)
8. رجوع شود به امام شناسی، ج 18، ص 302؛ مهرتابان، ص 74 ـ 76؛ مطلع انوار، ج 2، ص 241. [↑](#footnote-ref-8)
9. مسند أحمد، ج 1، ص 398، 406 و ج 5، ص 87 ـ 108؛ سنن أبی داود، ج 2، ص 309؛ صحیح مسلم، ج 6، ص 3 ـ 4؛ سنن ترمذی، ج 3، ص 340؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج 3، ص 617 و 618 و ج 4، ص 501؛ فتح الباری، ج 13، ص 181 و 183؛ عمدة القاری، ج 16، ص 74، مسند أبی داود الطیالسی، ص 105 ـ 180؛ مسند ابن الجعد، ص 390؛ الآحاد و المثانی، ج 3، ص 127؛ السنة، ص 518؛ مسند أبی یعلی، ج 8، ص 444 و ج 9، ص 222، ج 13، ص 457؛ صحیح ابن حبان، ج 15، ص 43 ـ 46؛ المعجم الکبیر، ج 2، ص 196 ـ 255 و ج 10، ص 158؛ الاستیعاب، ج 2، ص 656؛ معجم الزوائد، ج 5، ص 190؛ تحفة الأحوزی، ج 6، ص 394؛ أضواء علی السنة المحمدیة، ص 234. [↑](#footnote-ref-9)
10. المناظرات بین فقهاء السنّة و فقهاء الشیعة، ص 108، تعلیقه؛ الفصول المختارة، ص 324؛ الغیبة، طوسی، ص 82؛ الخرائج و الجرائح، ج 3، ص 1173؛ أعیان الشیعة، ج 2، ص 49؛ آداب عصر الغیبة، ص 8. [↑](#footnote-ref-10)
11. رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص 161 ـ 170. [↑](#footnote-ref-11)
12. الکافی، ج 1، ص 337:

    «عن عُبَیدِ بنِ زُرارَةَ قال: سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ علیه السّلام یَقولُ: یَفقِدُ النّاسُ إمامَهُم یَشهَدُ المَوسِمَ فَیَراهُم و لا یَرَونَهُ.»

    الغیبة، نعمانی، ص 175:

    «عن زُرارَةَ قال: سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ علیه السّلام یَقولُ‌: إنَّ لِلقائِمِ غَیبَتَینِ یَرجِعُ فی إحداهُما و فی الأُخرَی لا یُدرَی أینَ هو یَشهَدُ المَواسِمَ یَرَی النّاسَ و لا یَرَونَه.» [↑](#footnote-ref-12)
13. برای اطلاع از شرح حال مالک بن انس رجوع شود به امام شناسی، ج 17، ص 385 ـ 392.

    سیر أعلام النبلاء، ج 8، ص 132: «اختلف فی حمل أمه به [أی مالک بن انس]: فقال معن، والصائغ، ومحمد بن الضحاک: حملت به ثلاث سنین. وقال نحوه والد الزبیر بن بکار، وعن الواقدی: حملت به سنتین.» [↑](#footnote-ref-13)
14. رجوع شود به امام شناسی، ج 18، ص 205 ـ 242. [↑](#footnote-ref-14)
15. الکافی، ج 1، ص 67:

    «عن عُمَرَ بنِ حَنظَلَةَ قال: سَألتُ أبا عَبدِ اللهِ علیه السّلام عن... قال... فَإنَّ الوُقوفَ عند الشُّبُهاتِ خَیرٌ مِنَ الِاقتِحامِ فی الهَلَکاتِ». حیات جاوید، ص 70:

    «امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند:... زیرا توقّف در شبهات و مواردی که قطع و یقین نداری، بهتر است از فرو غلطیدن در هلاکت.» [↑](#footnote-ref-15)
16. جهت اطلاع از عدم جواز تقلید از میت، رجوع شود به اجتهاد و تقلید، ص 76، 295 ـ 318؛ افق وحی، ص 435. [↑](#footnote-ref-16)
17. الکافی، ج 1، ص 184. [↑](#footnote-ref-17)
18. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرّد، ص 102؛ مهر تابناک، ص 91. [↑](#footnote-ref-18)
19. رجوع شود به روح مجرّد، ص 159 ـ 164. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره انعام (6) آیه 91. الله شناسی، ج 1، ص 350:

    «بگو: الله، و پس آنگاه بگذار ایشان را که در امور سرگرم‌کننده خود غوطه‌ور شده و به بازی اشتغال ورزند.» [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره نجم (53) آیه 30. الله شناسی، ج 2، ص 105:

    «آن است نهایت مرتبه و غایت درجه از علومشان که بدانجا رسیده‌اند، و از اینجا سر برآورده و منتهی گشته است.» [↑](#footnote-ref-21)
22. مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر سوم، ص 391. [↑](#footnote-ref-22)